



قشـر آدم بود، از بی‌سواد تا آقامهندس، از کارمند شرکت تا راننده، خاطرم هست طرف، اتوبوس را کنار خیابان پَسارک می‌کرد و به قمار خانه می‌آمد. رضانمی در بین این آدم‌ها بود که مهندس برق بود و سر همین قماربازی، کاروندگی‌اش را از دست داد.»

● دیگر چیزی برای باخت ندارم

در بیسن قماربازها این مثل رایج است که:

«قماربازی ۱۰۰ آشب عزاست و یک شب عروسی» اما به نظر کامبیز، همان یک شب هم عزاست: «در قمار، بردی وجود ندارد. تـه قمار بدبختی است. برد گرفته پدرم، مرا بدبخت کرد. من هم خیلی‌ها را با تقلب بیچاره کردم و پولشان را از جیبشان در آوردم. زیر فرش، آهـن ربا کار می‌گذاشتم. توی تاس‌ها را خالی می‌کردم و سـرب می‌ریختم. در کل هر کلکی را که بین قماربازها رایج است، یاد می‌گرفتم و الگوبرداری می‌کردم اما تـش همه‌چیز را باختـم. نزدیک به ۵۰۰میلیون تومان سـرمایه‌م رفت و دیگر چیزی برای باخت ندارم.»

● برای فراموشی باخت،مواد کشیدم

کار به جایی می‌رسد که دیگر پولی برای باخت نمی‌ماند. از یک طرف چیزی ندارد که با آن معامله کند و از طرفی، اعتیاددمار از روزگارش درمی‌آورد: «کنار همین بساط قمار، معتاد

که مثلاً عوضشان کنم، طلاها را فروختم و به‌جایش بدل جایگزین کردم.» حالا اما کامبیز با پای خودش به مرکز ترک اعتیاد آمده است تا زندگی دوباره‌ای را شروع کند. می‌گوید: از اینجا که بیرون بروم، کفاشی را که بلدم، شروع می‌کنم و دور قمار را خط می‌کنشـم.

● خانوادگی قمارمی‌کردیم

امید قدیلند است و موهای جوگندمی دارد. آثار زخم و بخیه‌هایی درشت روی شاهرگ دستش خودنمایی می‌کند. ۴۴سال دارد و آن‌طور که خودش می‌گوید، «در خانواده‌ای قمارباز» به‌دنیا آمده است: «ما ۱۱ بچه بودیم. ۶پسر و ۵دختر. خیلی کوچک بودم، خاطرم هست همه ۱۱ بچه ریزودرشت کنار مادرم خواب بودیم. پدرم نیمه‌شب به خانه آمد و فرش را از زیرمان کشید. مادرم پرسید: «چه‌کار می‌کنی؟ بچه‌ها خوابیده‌اند.» پدرم گفت: «فرش را جمع کنیـد. در قمار آن را باختـم. باید تاوان مردم را بدهم.» هر روز در خانه ما بساط قمار برپا بود. پدرم و برادرهایم دور هم می‌نشستند و بازی می‌کردند. کلاس پنجم بودم که من هم به جمعشان اضافه شدم. بارها سـر قمار از پدرم کتک خوردم. اوایل عصبانی می‌شدم اما بعد به این کتک‌ها عادت کردم. سـر کوچـه‌مان یک کاک‌پزی بود. هر روز از مدرسه که برمی‌گشتم، به آنجا می‌رفتم و برایشان کار می‌کردم. آخر هفته ۶۰۰ تومان شاگردانه می‌گرفتم. جمعه‌ها قماربازی در خانه ما جدی‌تر بود؛ چون همه اعضای خانواده دورهم جمع بودند. من هم بازی می‌کردم. همان ۱۶۰۰ تومان را در بازی به پدرم می‌باختم و بلند می‌شدم.»

● برای هزینه قمار تریاک می‌فروختم

از سوم راهنمایی پای امید به قمار خانه‌های دیگر باز می‌شود: «برادرهایم به قمار خانه‌های معروف شهر رفت‌وآمد می‌کردند. از طریق آن‌ها من را هم راه می‌دادند. بار اول به قمار خانه «اسمال پاکوتاه» رفتم. آنجا تاس می‌انداختند. از ورق خبری نبود؛ چون ورق بازی به‌خاطر زمان زیادی که صرف آن می‌شود، مخصوص بزم‌های خانوادگی بود. در قمار خانه‌ها برای اینکه بازی زود جمع شود، تاس و سه‌شیر بازی می‌کنند.»

گویا پدر امید، قوانینی هم برای قمار بسرها گذاشته بود: «پدرم می‌گفت یا قمار زنن یا اگر می‌زنی، حتی اگر به بچه باختی، باید عوضی را بدهی. می‌گفت پول قمار را از هر راهی که می‌خواهید در بیاورید، فقط زدی نکنید. من هم برای هزینه قمارم تریاک می‌فروختم. از برادر بزرگم برای خرید مواد، پول قرض می‌گرفتم. با آن پول، تریاک می‌خریدم و به اندازه تیغ‌های ریش تراشی آن را برش می‌زدم و می‌فروختم. سودش را برمی‌داشتم و اصل پول را به برادرم برمی‌گرداندم. پدرم خبر داشت اما با این موضوع مشکلی نداشت، با این حال از نظر مالی برای درس خواندن، هوایمان را داشت.»

● هفت سال پاک بودم اما...

امید نوجوان برای اینکه خرج قمارش را در بیاورد، تریاک می‌فروشد و سـر همین ایستگاه منتظر اتوبوس است و چندکلامی باو یکی از دوستانم در خیابان درحال فروش مواد بودیم. او به آن طرف خیابان رفت تا به یکی از مشتری‌هایش مواد بفروشد. تا پایش به آن خریدار رسید، مأمور‌ها او را گرفتند.

مقداری مواد همراهم بود. از ترس اینکه من را هم بگیرند، همه موادی را که همراه داشتم، خوردم. آن موقع بود که نشستگی را تجربه کردم. آن حس وحال باعث شد معتاد شوم.» امید بعد از اینکه دیپلمش می‌گیرد، وارد یک سازمان دولتی می‌شود و با پست خوبی، کارش را شروع می‌کند. کمی بعد تصمیم می‌گیرد تشکیل خانواده بدهد و با یکی از اقوام مادرش در بندر لنگه از دواج می‌کند: «سال ۸۶ از دواج کردم. هفت سالی هم قمار و هم مواد را کنار گذاشتم و به قولی قاتی آدم‌ها شـدم. یک دختر و یک پسر یازده و ده‌ساله دارم. همسرم پزشک بود. چند سالی در مشهد، رئیس یکی از مراکز دولتی بود و الان هم رئیس مرکزی مشابه در بندر لنگه است. آن زمان هـر دو کار می‌کردیم اما رفیق نایاب در بندر لنگه هم پیدا می‌شود. خودم هم تشنه قمار بودم، عصرها بعد از کار، در یکی از قمارخانه‌های بندر لنگه، بازی می‌کردم. آن زمان ۲میلیون و ۳۰۰حقوق می‌گرفتم و همه‌اش را می‌باختم و فقط ۲۰۰ تومان از حقوقم می‌ماند. چهار سـال پیش، من هم اعتیاد داشتم و هم قماربازی می‌کردم. همسرم مرا به مشهد فرستاد تا اینجا ترک کنم اما دیگر برنگشتم. یک سال پیش همسرم غیابی طلاق گرفت. اوایل باورم نمی‌شد اما دیدم که حقیقت دارد.»

● مردی دختر سیزده‌ساله‌اش را گرو گذاشت!

مردی که سال‌ها در مشهد و بندر لنگه قماربازی کرده است و هنوز هم قمار خانه‌های زیادی را می‌شناسد، ماجراهای تکان‌دهنده‌ای از قماربازی، تعریف می‌کنند: «من به قمار خانه‌های اسمال پاکوتاه، رضا چهار طبقه، یحیی دهقان و چند قمارخانه دیگر رفت‌وآمد می‌کردم. قاسم خانی را به خاطر دارم که در جاده سیمان، اسمی (معروف) بود. او همیشه دختر سیزده‌ساله‌اش را با خودش می‌آورد و می‌گفت برایم شناس می‌آورد. در یک بازی، پژوپارش را باخت. دو تا کارت بانکی همراهش بود که در مجموع ۲۰میلیون پول در آن بود. آن ۳۰میلیون هم اعتباری بازی کرد. این پول را هم باخت تا روز بعد، ساعت ۱۲ ظهر به او وقت دادند که ۳۰میلیون را جور کند و بیاورد. عوضش، دختر سیزده‌ساله قاسم خان را گرو نگه داشتند. او هم نتوانست حرفی بزند؛ چون باخته بود.»

● فیش قبر مادرم را باختم

امید هم چیزهای زیادی را در طول سال‌ها قماربازی از دست داده است. به قول خودش، قمار شوخی ندارد. همه‌چیز کاملاً جدی است و حرفی به حرف دیگر مهلت اضافه نمی‌دهد یا از چیزی که برده است، منصرف نمی‌شود: «پژوپارس سفیدی داشتم که در یک بازی آن را باختـم. باخت ماشین خیلی رایج است. مهدی ماستی نامی می‌شناسم که روی یک شرط‌بندی شیر وخط، سالتانفـاش را باخت و پیاده به خانه برگشت. من هم پژوی مدل بالایم را باختـم. یک شب ۴۲میلیون نقدی‌ام را باختـم. گرم بازی بودم. می‌خواستـم هر طور شده، ضررهایم را جبران کنم. ۴۲میلیون دیگر هم اعتباری بازی کردم که آن را هم باختـم. به من تا فردا ساعت ۱۲ فرصت دادند. روز بعدش وقتی حریفم دید برای تسویه حساب نرفته‌ام، به در خانه‌ام آمد.

هر چه گفتم پول ندارم، مهلت بده، جورش می‌کنم، کوتاه نیامد. چاقویش را بیرون آورد و رگ دستم را زد. از آن موقع نمی‌توانم درست با دست راستم کار کنم.» او می‌گوید: در طول این سال‌ها خیلی چیزها باختـم اما یکی از چیزهایی که باختـم، خیلی عذابم می‌دهد. دو سال پیش پدرم که مرد، کنار قبر او برای مادرم هم قبری خریدیم. من فیش قبر مادرم را سر قمار باختـم.

● تمرین می‌کنم با دست چپ بازی کنم!

صدای امید، خش برداشته است و شانه‌هایش می‌لرزد. آرام که می‌گیرد، مچ دستش را نشانمان می‌دهد. جای بخیه‌ها توی ذوق می‌زند. آن‌طور که تعریف می‌کند، دستش الان هم پریده که به پوست آویزان بوده است. از امید می‌پرسم آمده‌ای ترک کنی. از اینجا بروی بیرون، چه برنامه‌ای برای زندگی‌ات داری و او این‌طور جواب می‌دهد: این روزها دارم تمرین می‌کنم با دست چپ بازی کنم. قمار ترک کردنی نیست. بیماری جیبی است که ترک نمی‌شود. من هم کار دیگری بلد نیستم. باز هم بازی می‌کنم، حتی همین‌جا شـه سر سیگار یا نوشابه با بچه‌های کمپ گاهی می‌بینم. شاید روزی که ۲۰ میلیون تومان بر دم، باید این بازی را کنار می‌گذاشتم اما قمار در ذهنم لانه کرده است و نمی‌توانم کنارش بگذارم.

● می‌خواستم پیکانم را با ماشین بهتر عوض کنم

محمود خیلی شکسته و پیر به نظر می‌رسد. دندان‌هایش ریخته است و در طول مصاحبه، بارها از مادرش حرف می‌زند. او با مادر پیش زندگی می‌کند و این روزها برای هزینه انسولین مادرش، مانده است و بارها از من می‌خواهد در گزارشم از خیران بخوام به مادرش برای هزینه انسولین کمک کنند. می‌گوید چهل و هفت‌ساله است اما به شش‌ساله‌ها بیشتر شباهت دارد: «نقاش ساختمان بودم. یکی از دوستانم قماربازی می‌کرد. به اصرار او رفتم سـراغ قمار. روی معم کار می‌کرد که اگر برنده شوی، می‌توانی پیکان را بدهی و ماشین بهتری بخری. به این پول را هم باخت تا روز بعد، ساعت ۱۲ ظهر مغازه ۵متری‌ام را باختـم. خانه ۸۰متری‌ام رفت و چیزی به جز بدبختی برایم ماند.»

او هم مانند کامبیز و امید، از بیست‌دوسالگی در کنار بازی اعتیاد می‌شود: «روزی ۲۰هزار تومان با نقاشی درآمد داشتم. همان را هم به مواد می‌دادم. اوایل بنگ و تریاک بود و به کریستال ختم شد. تاجایی که پول مواد را نداشتم، حالا هم با پدر مریض و مادر دیابتی‌ام زندگی می‌کنم. برادرم گاهی به اندازه پول نان، به ما کمک می‌کند ولی بـرای هزینه انسولین مادرم به هر جا سـر زدیم، کسی کمک نکرد.»

محمود از جایش بلند می‌شود. سرما خورده است و حال حرف زدن ندارد. چندبار به پشت‌سـرش بر می‌گردد و من را خانم دکتر خطاب می‌کند و با التماس برای انسولین می‌خواهد.

پله‌های فرایک کمپ را پایین می‌آیم. صدای موزیک را باریک کمپ می‌پيچد. چند جوان با چهره‌های روزوزار در محوطه کمپ قدم می‌زنند. در این میان بـه خانواده‌هایی فکر می‌کنم که در همین حوالی، قربانی قماربازی مردان و پسرانشان می‌شوند.

طرحی را اجرا می‌کردند. ۱۰ سالی می‌شود که ساکن این محله هستیم و یادم هست که چقدر کوه‌ها کنده شده‌اند.

● فضای تفریحی برای تخلیه انرژی جوانان

خانم ربانی، خانه‌دار است و دو فرزند دارد. آن‌طور که خودش می‌گوید، بیشتر از ۱۰سال است که همسایه ار تفاعات جنوبی مشهد است و بعد از کمی پیاده‌روی، به ارتفاعات سرسبز انتهای نخل می‌رسند و بعد از کمی قدم زدن، دلشان باز می‌شود. او می‌گوید: به‌دلیل وجود این ارتفاعات و سرسبزی آن‌ها، آب‌وهوای منطقه هم خوب است. از همان اول، پروژه شبیه بزرگراه بود، اما اخیراً شنیده‌ام قرار است کاربری تفریحی داشته باشد که اقدام مثبتی است؛ به‌خصوص اینکه فضای تفریحی برای تخلیه انرژی چپـه‌ها و جوانان، خیلی خوب است.

● کمربند جنوبی: قطب گردشگری غرب مشهد

آقای رحیمی هم پنج سـالی می‌شود که در خیابان نخل پنگاه املاک دارد و منظره روبه‌روی محل کارش، همین ارتفاعات سرسبز کمربند جنوبی مشهد است. او می‌گوید: این پروژه قرار بود جاده کمربندی باشد، اما حالا قرار است آن را به جاده تورستی تبدیل کنند. به‌نظر من اینکه به تفرجگاه تبدیل می‌شود، خیلی خوب است و حتی در آینده هم مردم می‌توانند از آن بهره ببرند.

او بیان می‌کند: فکر می‌کنم با راه‌اندازی این تفرجگاه، این منطقه به قطب گردشگری در غرب مشهد تبدیل شود. ضمن اینکه با این کار، محله نیز آبادتر می‌شود. آنچه از مجموع صحبت‌های مردم برمی‌آید، این است که مشـهدی‌ها هر چند پروژه کوه‌پسارک را به‌خوبی نمی‌شناسند، از سبـز ماندن ارتفاعات جنوبی مشهد خیلی خوشحال هستند؛ خوشحالی‌ای که مسئولیت محریان پروژه را بیشتر از قبل می‌کند تا با تلاش خود و خروجی مطلوب، بتوانند مقصد تازه‌ای برای گردش خانواده‌های مشهدی بسازند؛ مقصدی که با کمترین هزینه و زمان در دستر سـشان باشد.

باید قدرت را زحمات آتشی‌نشانان فداکار باشیم



دیروز خبر رسید رئیس شورای شهر مشهد به عیادت امیرمحمد زارع، آتش‌نشان فداکار مشـهدی، رفته است. محمدرضا حیدری در حاشیه عیادت از این آتش‌نشان سی‌وهشت‌ساله که روز پنجشنبه در حین عملیات تمرینی دچار حادثه‌ای ناگوار شد و به کما رفت، اظهار کرد: من به نمایندگی از همکاران خود در شورای اسلامی شهر مشهد وظیفه دارم آخرین وضعیت این همکار عزیز را از نزدیک بررسی کنم و همچنین از کادر درمانی بیمارستان شهید هاشمی‌نژاد که همه تلاش خود را برای مراقبت پزشکی و بهبود وضعیت همکار ما انجام داده‌اند، قدردانی کنم. او خطاب به شهروندان مشـهدی گفت: در حالی که شما در آسایش و آرامش هستیـد، فداکارانی هستند که در عرصه خدمت‌رسانی به شما دچار آسیب و صدمات جدی می‌شوند. وی افزود: ما باید قدر دان زحمات این افراد باشیم و آن‌ها را عزیز بشماریم. حیدری ابراز امیدواری کرد که در آینده شاهد اتفاقی مشابه برای نیروهای آتش‌نشانی نباشیم.

الزامات تغییر کاربری کمربند جنوبی

سعید شعرباف‌تبریزی

استاد دانشگاه

بیش از ۱۵ سال از شروع به‌کار اجرای پروژه کمربند جنوبی مشهد می‌گذرد و این پروژه که به‌شهادت مطالعات شهرسازانه متعدد صورت گرفته در این منطقه اجرا شده است، تا کنون هزینه‌ها و صاحبان منافع غیرمستقیم‌های و معنوی‌وسیی به‌سرمایه‌های طبیعی مشهدوار کرده است و از این به‌بعد نیز وارد خواهد کرد. این پروژه که تهدیدات آن به‌مراتب وسیع‌تر از اندک فرصت‌هایش برای شهربرآورد می‌شود، اکنون به‌مرحله حساس و مهمی در روند خود رسیده است. اولین بار در طول ۱۵ سال گذشته و در مقام مقایسه با تمامی شهرداران ادوار گذشته مشهد، از مهندس بنی‌هاشمی اصول گرا بگیرد تا مهندس تقی‌زاده اصلاح‌طلب، شهردار جوان مشهد، جناب کلائی، حاضر شده‌اند با وجود برخی مخالفت‌های اعضای شورای شهر و نیز برخی کاریری این پروژه به‌نفع حضور اجتماعی مردم و باطراحی این معبر از شریانی در جبهک به یک اکوپارک خانوادگی سخن بگویند و جهت این پروژه مخرب و هزینه‌زا را بسود حقوق مکتسبه عامه شهروندان این شهر ختم کنند و این تصمیم قطعاً گشایشسته قدردانی و تحسین است. با این حال، برای تکمیل این خواست شهرداری مشهد، پایدار کردن وضعیت کاربری جدید و رفع اشکالات پروژه موقت کوه‌پسارک، عمل به‌موارد زیر (به‌ویژه ۴موارد اول) باید در فوریت و اولویت بدنه تخصصی شهرداری مشهد قرار بگیرد:

۱- تصحیح طرح تفصیلی جنوب‌غربی و جنوب‌شرقی مشهد بر مبنای نظر شهرداری محترم در کاربری جدید و نیز جانمایی پهنه کوه‌پسارک مشهد در نقشه‌های وضع موجود مشاور

۲- بازطراحی سلسلمراتب و تقاطع‌های غیرمسطح بزرگراه جنوبی در بخش‌های قبل و بعد از کوه‌پسارک، با لحاظ کردن اجماع مدیران استان بر نقش غیرترافیکی و غیرعبوری معبر

۳- تعیین تکلیف کاربری اراضی حفاصل جنوب‌بولوار نماز و شمال بزرگراه جنوبی با تأکید بر ممانعت از توسعه کاربری مسکونی؛

۴- تعیین تکلیف و اصلاح قرار دادهای آماده‌سازی و اجرای کمربند در ۳قطعه اول پروژه با بنیاد مسکن و ۲قطعه دوم با سازمان همیاری‌های شهرداری؛

۵- در دستور کار قرار دادن مطالعه جامع ارتفاعات جنوب مشهد به‌عنوان سند بالادستی در کل مداخلات این منطقه به‌منظور پرهیز از جزئی‌نگری (این مطالعه جامع مبنای کاربری‌های شمال و جنوب کمربند، پهنه‌بندی حریم جنوبی و مسیرهای دسترسی گردشگری جنوب این منطقه و نیز پتانسیل‌های اقتصادی آن خواهد بود)؛

۶- امکان‌سنجی و طراحی جزئیات فنی طراحی اکوپارک حفاظت‌شده در ارتفاعات جنوب با محوریت زیست‌بوم طبیعی این منطقه.

به روایت منشور

منشور حقوق و مسئولیت های شهروشنی شهر مشهد (۸)

فصل چهارم: حق بر امکانات و خدمات

۲-۴- زیرساخت ها

۳۳- مد بریت شهری موظف است به منظور ارائه خدمات بهتر به شهروشنیان، افزایش بهره دوری و حفظ منافع و همچنین حفاظت از محیط زیست از فناوری های نوین و پایدار در توسعه انواع زیر ساخت های شهری استفاده نماید.

۳۴- مد بریت شهـری موظف است برای تعیین دقیق ضوابط و مقررات حاکم بر حریم تاسیساتی و زیست محیطی زیر ساخت های شهری اقدام کند.

۳۵- شهروشنیان موظفند در ایجاد، توسعه و نگهداری زیرساخت های شهری همکاری لازم را با مد بریت شهری داشته باشند.

برای مطالعه منشور کامل حقوق و مسئولیت های شهروشنی شهر مشهد که روبه رواسکن کنید

شهر

روزنامه شهرامید ورزشکی

۳شنبه ۳ تیر ۱۳۹۱ (۱۳ تیر ۱۳۹۱)

شهر

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه

جامعه